

بازسازی نظریه حق محوری در فقه اسلامی و بررسی ظرفیت نهادینه‌سازی آن در نظام حقوق عمومی جمهوری اسلامی ایران

مصطفی یزدان پناه^۱، مصطفی منصوری^۲

^۱ کارشناسی فقه و اصول، حوزه علمیه باب العلم شهرستان کاشان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)

^۲ کارشناسی ارشد فقه و اصول، حوزه علمیه سید الساجدین قم، قم، ایران

چکیده

مقاله حاضر با عنوان بازسازی نظریه حق محوری در فقه اسلامی و بررسی ظرفیت نهادینه‌سازی آن در نظام حقوق عمومی جمهوری اسلامی ایران به روش کتابخانه‌ای، تحلیلی و اسنادی نگاشته شده است. هدف پژوهش، واکاوی امکان تبیین «الگوی حق محور» در فقه امامیه و ارزیابی ظرفیت‌های نظری و نهادی آن برای انطباق با ساختار حقوق عمومی جمهوری اسلامی ایران است. مسئله اصلی مقاله بر این فرض مبتنی است که فقه امامیه، برخلاف تصور تاریخی تکلیف محوری، در درون خود قابلیت بازتولید نظریه‌ای حق محور مبتنی بر عدالت و کرامت انسانی دارد. در این راستا، منابع دست‌اول فقهی و حقوقی شامل آثار انصاری، حر عاملی، نائینی، خراسانی، شریف رضی و همچنین اصول قانون اساسی (به‌ویژه اصول ۵۶ و ۲۰) مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد مفهوم «حق» در فقه امامیه، سلطه‌ای مشروع و الهی است که در کنار تکلیف نه در مقابل آن؛ بلکه در خدمت عدالت اجتماعی معنا می‌یابد. فقه اسلامی با بازخوانی رویکرد حق‌الناس و تأکید بر معیار عدالت، می‌تواند بنیان نظری لازم برای نهادینه‌سازی حقوق عمومی حق محور فراهم سازد. در پایان، الگوی نهادی پیشنهادی شامل هشت رکن از جمله ولایت پاسخ‌گو، اجتهاد نهادی و قضاوت حق‌مدار ارائه شده است. این مدل، قابلیت تلفیق مبانی فقهی با نظام قانون اساسی و ارتقای ساختار عدالت عمومی را دارد.

واژه‌های کلیدی: فقه امامیه، حق محوری، حقوق عمومی، عدالت، قانون اساسی، نهادینه‌سازی.

مقدمه

فقه اسلامی در سیر تکوین خود عمدتاً بر مبنای «تکلیف‌گرایی» و محور اطاعت بنا شده است؛ رویکردی که رابطه انسان را با خالق مورد تأکید قرار می‌دهد و نه با دیگر انسان‌ها. این ساختار اگرچه اساس استقلال حوزه عبادی را تثبیت کرده، اما در حوزه عمومی و قانون‌گذاری، مفهوم «حق» را به حاشیه رانده است. بازخوانی متون دست‌اول فقه امامیه نشان می‌دهد که در آثار اصلی فقها، از جمله در مکاسب محرمة (انصاری، ۱۳۲۳ق، ج ۱، ص ۲۸)، وسائل‌الشیعه (حرّ عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۶، ص ۱۷۴) و نهج‌البلاغه (شریف رضی، ۱۳۷۹، خطبه ۲۱۶، ص ۴۲۲)، مبانی قابل‌توجهی برای طرح مفهوم «حق‌محوری» در روابط اجتماعی وجود دارد؛ ولی این مبانی هرگز در قالب نظریه‌ی جامع فقه نظامات تدوین نشده‌اند.

در حوزه حقوق عمومی نیز قانون‌گذار ایرانی با تصویب اصول دوم، سوم و نوزدهم قانون اساسی، تلاش کرده است جایگاه حق به‌عنوان محور عدالت اجتماعی را تثبیت نماید (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۵۸، ص ۷-۹). با وجود این، پیوند مفهومی میان مبانی فقهی و اصول حقوقی همچنان ضعیف است؛ به‌گونه‌ای که نظام حقوقی در عمل بیش از آن‌که فقه‌پایه باشد، قانون‌محور تلقی می‌شود. از این‌رو، پرسش اصلی پژوهش حاضر آن است که آیا فقه امامیه قابلیت نظری و ساختاری لازم برای بازسازی الگوی حق‌محوری را داراست، و چگونه می‌توان این الگو را در نظام حقوق عمومی جمهوری اسلامی ایران نهادینه کرد؟ بررسی تطبیقی نصوص فقهی و حقوقی مادر نشان می‌دهد که فقه شیعه با تأکید بر عدالت، کرامت انسانی و حق‌الناس، توان نظری لازم برای پیوند بین «حق الهی» و «حق انسانی» را داراست (حرّ عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۹، ص ۲۶؛ شریف رضی، ۱۳۷۹، خطبه ۲۲۴، ص ۴۵۱). بنابراین، این پژوهش با بازسازی مفهومی حق در فقه امامیه و ارزیابی ظرفیت‌های حقوقی کشور، در پی ارائه مدلی نوآورانه برای نهادینه‌سازی نظریه حق‌محوری در نظام حقوق عمومی جمهوری اسلامی ایران است.

مسئله‌ی حق‌محوری در فقه اسلامی، از حیث نظری و کاربردی، یکی از چالش‌های بنیادین در گذار دولت اسلامی از نظام تکلیف‌محور سنتی به ساختارهای حقوق عمومی مدرن است. در ادبیات فقهی امامیه، تمرکز بر «تکلیف» انجام وظیفه‌ی شرعی را تضمین می‌کند، اما در تعاملات اجتماعی و نظام حقوق عمومی، این رویکرد بدون بازخوانی «حق» به‌عنوان مبنای تنظیم روابط انسانی، نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای متکثر جامعه معاصر باشد. بازسازی نظریه حق‌محوری در فقه، از این‌رو اهمیت دارد که به بازتعریف نسبت میان انسان، دولت و شریعت منتهی می‌شود و بر پایه‌ی اقتضائات عدالت، کرامت و مصلحت عمومی، زمینه‌ی نهادینه‌سازی اندیشه‌ی عدالت‌محور را در ساختار حقوقی فراهم می‌سازد (انصاری، ۱۳۲۳ق، ج ۱، ص ۲۸).

از منظر متون فقهی، مفهوم «حق» در بسیاری از موارد، به‌ویژه در متون حدیثی شیعی، دارای جایگاه اصیل و مستقل است؛ چنان‌که در روایات باب «الحدود» و «القضاء»، حق به‌صورت تفکیک‌شده از تکلیف مطرح گردیده و حتی به‌عنوان محور قوام عدالت اجتماعی شناخته شده است (حرّ عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۸، ص ۴۵۵). این ظرفیت در منابع فقهی نشان می‌دهد که فقه امامیه قابلیت نظری و زبانی لازم برای تکوین نظریه‌ی حق‌محوری را داراست. ضرورت پژوهش حاضر دقیقاً در همین تضاد مفهومی نهفته است: شکافی عمیق میان نظام معرفتی فقهی و نظام اجرایی حقوق عمومی که بدون یک بازسازی مبنایی، قابلیت رفع ندارد.

در حوزه‌ی حقوق عمومی، توجه به حق‌محوری مبنای بسیاری از اصول قانونی و اسناد ملی، از جمله اصل سوم، نوزدهم و بیستم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است، که کرامت انسان را بنیاد روابط اجتماعی قرار داده و دولت را مکلف به تأمین حقوق اساسی مردم دانسته است (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۵۸، ص ۸-۹). با وجود این، ساختار اجرایی و رویه‌های حقوقی کشور هنوز بیشتر بر «تکلیف دولتی» متمرکز است تا بر «حق شهروندی». بدین‌سان، این پژوهش از دو جنبه

دارای ضرورت مضاعف است: نخست، از منظر فقهی که نیازمند استخراج الگوی منسجم حق محور از دل نصوص و قواعد فقهی است؛ و دوم، از حیث حقوق عمومی که باید ظرفیت نهادینه‌سازی این الگو را در ساختارهای اجرایی و تقنینی کشور ارزیابی کند.

همچنین، نهج‌البلاغه بارها مفهوم حق و عدالت را حقی مشترک میان مردم و حاکم دانسته و امام علی(ع) در خطبه معروف خود، رابطه‌ی دوسویه‌ی حق و تکلیف را مبنای مشروعیت حکومت معرفی می‌کند (شریف رضی، ۱۳۷۹، خطبه ۳۴، ص ۶۵). بنابراین، بازسازی حق محوری نه صرفاً یک بحث نظری، بلکه ضرورتی عملی در تعالی نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران است؛ زیرا تحقق عدالت اجتماعی و حفظ کرامت انسانی جز از رهگذر استقرار سازوکارهای حقوقی مبتنی بر حق ممکن نخواهد بود. این مطالعه، با تکیه بر منابع اصیل فقهی و حقوقی، می‌کوشد بنیان‌های مغفول این نظریه را آشکار کرده و ظرفیت‌های موجود در نظام حقوق عمومی را برای نهادینه‌سازی آن تحلیل کند (حرّ عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۹، ص ۲۶؛ شریف رضی، ۱۳۷۹، خطبه ۲۱۶، ص ۴۲۲).

پژوهش در باب حق محوری در فقه اسلامی سابقه‌ای محدود اما متنوع دارد، به‌ویژه در زمینه‌ی نسبت میان «حق» و «تکلیف» در اندیشه‌ی فقه امامیه. در میان آثار داخلی، برخی از نویسندگان کوشیده‌اند اصول و مبانی فقهی مرتبط با حق را بازخوانی کنند. از جمله، رضایی و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان «مفهوم حق در نظام فقه امامیه و نسبت آن با عدالت» منتشرشده در فصل‌نامه‌ی مطالعات فقه و حقوق اسلامی، با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی جایگاه مفهومی حق در متون حدیثی پرداخته‌اند و نتیجه گرفته‌اند که عدالت و حق در فقه امامیه واجد پیوندی ذاتی‌اند. همچنین احمدی (۱۴۰۰) در اثر خود تحت عنوان «چیستی حق محوری در مبانی حقوق عمومی و تلاقی آن با شریعت» در مجله فقه و مبانی حقوق اسلامی کوشیده است بر پایه‌ی تحلیل اصل کرامت انسانی، تطبیقی میان مفاهیم حقوقی مدرن و نصوص فقهی ارائه کند. کریمی (۱۴۰۱) نیز در مقاله‌ی «بازخوانی تطبیقی رویکرد تکلیف‌محور و حق محور در فقه سیاسی شیعه» در فصل‌نامه حقوق اسلامی کاربردی با مقایسه دیدگاه‌های فقها از قرون متقدم تا معاصر، رویکرد حق را از منظر نظریه‌ی فقه الحکومه مورد مطالعه قرار داده است.

در میان منابع لاتین نیز تحقیقات محدودی به تطبیق اسلام و حقوق عمومی اختصاص یافته است. از جمله Hollinger (۲۰۱۷) در مقاله‌ی خود در *Religion & Journal of Comparative Law* به مفهوم "Divine Rights and Social Contracts in Islamic Jurisprudence" پرداخت و نتیجه گرفت که فقه اسلامی، بستر نظری لازم برای بازتعریف حق به مثابه امتیاز الهی و اجتماعی را دارد. همچنین (Bala ۲۰۲۰) در پژوهش خود در *International Review of Islamic Legal Studies* با عنوان "Human Dignity as the Foundation for Rights in Islamic Public Law" تأکید کرد که فقه اسلامی ظرفیت حقوقی برای ایجاد تعادل میان تکلیف الهی و حقوق انسانی را در بستر دولت اسلامی داراست.

با وجود این تلاش‌ها، بیشتر مطالعات یادشده در سطح مفهوم‌شناسی نظری باقی مانده و کمتر به امکان نهادینه‌سازی الگوی حق محوری در نظام حقوق عمومی پرداخته‌اند؛ یعنی پیوند میان متن فقهی و ساختار حقوقی کشور به صورت منسجم تحلیل نشده است. مقاله‌ی حاضر بر خلاف آثار پیشین، با تکیه بر منابع فقهی (انصاری، ۱۳۲۳ق؛ حرّ عاملی، ۱۴۱۴ق؛ شریف رضی، ۱۳۷۹) و بهره‌گیری از اسناد حقوقی مادر کشور (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۵۸)، درصدد بازسازی نظریه حق محوری با رویکرد تطبیقی فقه و حقوق عمومی ایران است. تمایز محوری این تحقیق در آن است که از مرحله‌ی

مفهوم‌پردازی عبور کرده و با روش تحلیلی - تطبیقی، قابلیت‌های نهادینه‌سازی نظریه حق‌محور را در ساختارهای اجرایی و تقنینی بررسی می‌کند؛ از این رو پژوهش حاضر نسبت به تحقیقات پیشین جامع‌تر، نظام‌مندتر و از حیث روش‌شناسی تخصصی‌تر انجام شده است.

گفتار اول: مفهوم‌شناسی نظریه حق‌محوری در فقه اسلامی

مفهوم «حق» در نظام معرفتی اسلامی، از بنیادی‌ترین مفاهیمی است که در کنار مفهوم «تکلیف» ساختار معرفتی فقه را شکل می‌دهد. در منابع دست‌اول امامیه، حق معمولاً به عنوان نوعی امتیاز شرعی، تعلق قضایی یا سلطه مشروع تعریف می‌شود که شارع آن را برای انسان نسبت به موضوع خاصی اعتبار کرده است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۸). این امتیاز، برخلاف مالکیت عرفی، دارای حدود شرعی و مبانی الهی است و از آن‌جا که منشأ آن اراده‌ی شارع است، نه خواست فردی، از نظر فقهی واجد جنبه‌ی تکلیفی نیز می‌شود. بدین ترتیب در فقه امامیه، حق و تکلیف دو روی یک حقیقت واحدند؛ حق بدون زمینه تکلیف معنا نمی‌یابد، و تکلیف نیز بدون مبنای حق، فاقد توجیه اخلاقی و عقلانی خواهد بود.

از دیدگاه فقهای متأخر، از جمله شهید صدر، حق در نظام اسلامی نه صرفاً یک ابزار اجتماعی بلکه نظامی ارزشی است که جایگاه انسان مکلف را در رابطه با خداوند، دیگران و جامعه مشخص می‌کند (صدر، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۶۱). در این تلقی، حق‌محوری به معنای تقدم مصالح انسانی بر منافع دولتی نیست، بلکه تعبیر از ساختاری است که در آن امر الهی و اختیار انسان به‌عنوان صاحب حق قابل جمع می‌شود. از سوی دیگر، این رویکرد در مقایسه با الگوی حقوق لیبرال، بر نسبت حقوق و وابستگی آن به غایت شریعت تأکید دارد؛ در نتیجه، حق نه ابزار استقلال مطلق، بلکه سازوکاری برای تحقق عدالت الهی و مصلحت عمومی است.

فقهای امامیه با ارجاع به روایات و نصوص قرآنی، حقوق انسان را در سه سطح قابل شناسایی دانسته‌اند: حق‌الناس و حق‌النفس. این سه سطح، بنیان نظریه حق‌محوری را تشکیل می‌دهند و تمایز آن با نظریه تکلیف‌محور سنتی را آشکار می‌سازند. در نظام تکلیف‌محور، انسان صرفاً مجری تکالیف شرعی است، اما در نظام حق‌محور، انسان دارای جایگاه فعال در تحقق عدالت و مسئولیت اجتماعی می‌گردد (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۲۲۵). از این نظر، بازسازی حق‌محوری در فقه، نیازمند خوانش دوباره‌ی مفاهیمی چون ولایت، مالکیت و مصلحت، بر اساس منطق «سلطه مشروع» است نه صرف الزام فقهی. در حوزه نظری، مفهوم «حق» با مفاهیم دیگری چون قدرت، اختیار و عدالت نسبت مفهومی دارد. اختیار مبنای اعمال حق است، اما در فقه، اختیار همواره مقید به حدود شرع است؛ و از این جهت، حق‌محوری نوعی بازفهم از اختیار مقید شرعی محسوب می‌شود. از سوی دیگر، مفهوم «عدالت» غایت اعمال حق است؛ یعنی در ساختار اسلامی، حق نه برای کسب سود فردی، بلکه برای ایجاد تعادل اجتماعی وضع می‌شود (مطهری، ۱۳۷۵، ص ۹۲). این دیدگاه موجب می‌شود حق‌محوری اسلامی با حقوق بشر مدرن تفاوت بنیادی پیدا کند؛ چراکه در نظام اسلامی، اصالت نه به میل، بلکه به حقیقت داده می‌شود.

در حوزه حقوق عمومی، نظریه حق‌محوری می‌تواند مبنای بازآرایی رابطه دولت و مردم قرار گیرد. اصل دوم و بیستم قانون اساسی ایران بر کرامت انسان و حقوق الهی او تأکید کرده و نشان می‌دهد که حق‌محوری، صرفاً یک مفهوم فقهی نیست بلکه در متن حقوق عمومی ایران ریشه دارد (قانون اساسی، ۱۳۵۸، اصول ۲ و ۲۰). در این چارچوب، حق‌محوری می‌تواند با بازتعریف وظایف دولت به‌مثابه حافظ حقوق الهی انسان‌ها، به ایجاد ساختارهای نهادینه و شفاف در سیاست‌گذاری و دادرسی کمک کند.

بنابراین، مفهوم‌شناسی حق محوری در فقه اسلامی نشان می‌دهد که این نظریه نه صرفاً تحول زبانی، بلکه دگرگونی سطحی در نظام اندیشه فقهی و حقوقی است؛ به‌گونه‌ای که ابتدا در ساحت معرفت دینی آغاز می‌شود، سپس در حقوق عمومی ترجمه نهادی می‌یابد. از این جهت، بازسازی نظریه حق محوری پاسخی است به نیاز جامعه اسلامی معاصر برای تلفیق ارزش‌های الهی با سازوکارهای حقوق عمومی، به‌منظور ارتقای عدالت و کرامت انسانی در سطح ساختارهای کلان جمهوری اسلامی ایران.

گفتار دوم: مفهوم حق و تمایز آن از تکلیف در فقه امامیه

در فقه امامیه، مفهوم «حق» نه صرفاً یک نهاد اعتباری حقوقی بلکه بنیان معرفتی نظام عدالت اسلامی است؛ با این حال، تکوین آن در آثار فقیهان نخستین و متأخر امامیه مسیری تدریجی را طی کرده است. در آثار شیخ انصاری، به‌ویژه در مکاسب، حق به مثابه نوعی سلطه یا امتیاز مشروع تعریف می‌شود که از ناحیه شارع به انسان اختصاص داده شده است: «الحق سلطه یثبتها الشارع لعبد علی مالٍ أو فعلٍ» (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۹). این تلقی، تفاوت ماهوی با مفهوم تکلیف دارد، زیرا در تکلیف، جهت الزام از سوی شارع به مکلف جهت می‌یابد، اما در حق، نوعی اختیار مشروع مورد تصدیق قرار می‌گیرد. انصاری به‌صراحت تأکید می‌کند که حق، از جنس حکم شرعی نیست بلکه نوعی «اعتبار وضعی» نمایان‌گر رابطه‌ی بین مکلف و متعلق حق است (همان، ص ۴۲).

در آثار فقیهان متأخر، از جمله شهید صدر، این تمایز از جنبه معرفتی به حوزه فلسفه فقه گسترش یافته است. صدر در «الاسلام یقود الحیاة» حق را ابزار تحقق عدالت اجتماعی می‌داند و معتقد است فقه امامیه بر مبنای حق‌مندی انسان در چارچوب شریعت بنا شده است، نه بر محور سیاست تکلیف‌گرای صرف (صدر، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۸۳). وی تبیین می‌کند که در فقه نظامات، هر حق با تکلیف متناظری همراه است، اما این پیوند باعث نفی استقلال مفهومی حق نمی‌شود، بلکه وحدت غایی آن‌ها در تحقق غرض الهی است. بدین ترتیب، حق دارای هویت غایی است که کارکرد آن در جهت توازن اجتماعی و حفظ کرامت انسانی تعریف می‌شود (همان، ص ۹۱).

فقه‌الحق از جهت تاریخی نیز در روایات و نصوص قرآنی ریشه دارد. امام علی(ع) در نهج‌البلاغه، حق را بنیان عدالت می‌داند و در خطبه ۲۱۶ می‌فرماید: «الحق أوسع الاشیاء فی الوصف، و أضحیها فی العمل»؛ یعنی حق در مقام مفهوم، بی‌نهایت گسترده است اما در مقام تحقق، نیازمند شرایط اخلاقی و نهادی دقیق است (شریف رضی، ۱۳۷۶، ص ۳۱۲). این بیان، نشان‌دهنده پیوند ذاتی حق با مسئولیت و سختی تحقق عدالت است؛ حق، امری است که بدون درک تکلیف و تعهد اخلاقی، از مسیر خود منحرف می‌شود.

در وسائل‌الشیعه نیز روایات متعددی درباره حق‌الناس و حق‌الله وجود دارد که مبنای تقسیم‌بندی سه‌گانه حقوق در منظومه فقهی امامیه است: حق‌الله، حق‌الناس و حق‌النفس (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۱، ص ۳۵). در روایات، حق‌الناس هم ریشه اخلاقی دارد و هم ماهیت حقوقی، زیرا شارع آن را نه فقط در مناسبات شخصی بلکه در روابط اجتماعی الزام‌آور دانسته است. تفاوت بنیادین حق‌الناس با تکلیف در این است که حق‌الناس قابل مطالبه و اسقاط است، در حالی که تکلیف ذاتاً غیرقابل اسقاط است (همان، ج ۱۵، ص ۲۲۲).

در آثار اصولیان امامیه نیز، مباحث حق و حکم پیوسته مورد تحلیل مفهومی قرار گرفته است. آخوند خراسانی در کفایه‌الاصول، تفاوت میان «حق» و «حکم» را در مبنای اعتبار آن‌ها می‌بیند؛ او معتقد است حق برخلاف حکم، علاوه بر جنبه‌ی وضعی،

شامل تعلق قابل نقل و اسقاط است که شخص صاحب حق می‌تواند آن را واگذار کند (خراسانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۹۱). این ویژگی به حق ساختار انتفاعی می‌دهد و موجب تمایز آن از تکلیف که تنها جنبه الهی الزام دارد و قابل واگذاری نیست.

با مطالعه تطبیقی، می‌توان دید که مفهوم حق در فقه اسلامی دارای دو ساحت نظری مهم است:

۱. ساحت ارزشی و الهی که در آن حق نوعی امانت الهی نزد انسان تلقی می‌شود، چنان‌که قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (نساء، آیه ۵۸). این آیه نشان می‌دهد حق، زمینه امانت‌داری و نه مالکیت مطلق است.

۲. ساحت اجتماعی و قضایی که در آن حق، مبنای تنظیم روابط مدنی و سیاسی است و فقیه آن را به صورت سلطه شرعی بر مال، بدن یا قرارداد تحلیل می‌کند (محقق ابروانی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۶۸).

در نتیجه، تمایز حق از تکلیف در فقه امامیه یک تمایز صرف زبانی نیست، بلکه ناظر به دو نوع نسبت معرفتی انسان با شارع است: در تکلیف، انسان محل اجرای اراده‌ی شارع است؛ در حق، انسان حامل اراده‌ی الهی در حوزه‌ی انتخاب و اختیار مشروع خویش. این تمایز بنیاد معرفت‌شناسانه‌ای دارد که آثار آن در حوزه‌های فقه اقتصادی، سیاسی و قضایی آشکار است. به عنوان مثال، در بحث ولایت، فقهای امامیه از جمله امام خمینی (ره) ولایت را نه صرف سلطه، بلکه حق اعمال مسئولیت الهی دانسته‌اند؛ لذا ولایت، حق مشروع است و نه امتیاز مطلق (خمینی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۵۲).

از منظر فلسفه حقوق اسلامی، ارتباط حق و تکلیف بر اساس اصل «الحق ما من الله و التکلیف ما علی العبد» قابل تحلیل است: حق از جانب شارع به انسان داده می‌شود، اما تکلیف از انسان به سوی حق‌الله جهت می‌یابد. این دوگانگی موجب می‌شود نظام فقهی امامیه تعادل هنجاری میان آزادی و مسئولیت را شکل دهد (مطهری، ۱۳۷۵، ص ۱۰۲). از این رو، نظریه حق‌محوری نه به معنای آزادی مطلق فرد است و نه اطاعت کورکورانه، بلکه به معنای ساختار مسئولیت‌مدارانه‌ی اختیار انسانی در چارچوب الهیات عدالت است.

در زمینه کاربست اجتماعی، وقتی حق‌محوری به حوزه حقوق عمومی منتقل می‌شود، فلسفه فقه امامیه در مورد برابری حقوقی و کرامت انسان نقش محوری یافته است. اصول دوم و بیستم قانون اساسی ایران نیز دقیقاً بر پایه همین مفهوم شکل گرفته است: کرامت انسان منشأ حقوق اساسی و مبنای مشروعیت دولت دانسته شده است (قانون اساسی، ۱۳۵۸، اصول ۲ و ۲۰). بدین ترتیب، پیوند مفهومی حق در فقه امامیه با حقوق عمومی نه تصادفی بلکه ساختاری است؛ زیرا هر دو، بر وجود «اختیار مشروع» و «سلطه منضبط» تأکید دارند.

برآیند تحلیل منابع فقهی نشان می‌دهد که فقه امامیه ظرفیت بالایی برای بازتولید نظریه حق‌محوری دارد. نخست، چون تعریف حق در آن با اختیار و عدالت پیوندی ذاتی دارد، قابلیت تبدیل به نظریه اجتماعی و نهادی را دارد؛ دوم، از نظر ساختار معرفتی، هر حق با تکلیف متناظر ملازمه دارد و این ملازمه منجر به توازن هنجاری در نظام حقوق عمومی می‌شود. به همین دلیل، بازسازی نظریه حق‌محوری نه خروج از چارچوب فقه امامیه، بلکه بازخوانی منسجم‌تر مبانی آن بر اساس نیازهای جدید دولت اسلامی است.

در نهایت، تمایز میان حق و تکلیف در فقه امامیه چنین می‌توان خلاصه کرد:

حق، از جنس سلطه و اختیار مشروع است، مبنای انتفاع و انتقال دارد، می‌تواند اسقاط شود و تحقق آن در گرو نظم اجتماعی است؛ اما تکلیف، از جنس امر الهی است، الزام‌آور، غیرقابل اسقاط و از حیث روحی ناظر به رابطه عبد و مولا است. با این تحلیل، فقه امامیه نه تنها امکان تفکیک میان این دو مفهوم را دارد، بلکه از نظر روشی، قادر به تلفیق آن‌ها در قالب نظام

عدالت اسلامی است؛ امری که بنیان نظریه حق محوری را شکل می‌دهد و زمینه انتقال آن به نظام حقوق عمومی جمهوری اسلامی ایران را فراهم می‌سازد.

گفتار سوم: حق محوری و تکلیف محوری در حقوق عمومی ایران

نظام حقوق عمومی جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان منظومه‌ای مبتنی بر فقه امامیه و قانون اساسی، دارای ظرفیت‌های متعدد در ترجمه و نهادینه‌سازی مفاهیم حق محوری است؛ با این حال، این ظرفیت‌ها در بستر تاریخی و ساختاری کشور همواره با چالشی بنیادین میان دو رویکرد تکلیف محوری فقه سنتی و حق محوری نوین مواجه بوده است. این چالش، نه صرفاً در سطح فکری بلکه در سطح اجرایی و نهادی نیز آثار آشکاری دارد و ریشه‌ی آن را باید در تلقی متفاوت از فلسفه قانون و ماهیت رابطه میان دولت و ملت جست‌وجو کرد.

در تحلیل مفاهیم فقهی قابل ترجمه به حقوق عمومی، نخست باید به اصل کرامت انسان توجه نمود که در فقه امامیه، زیرساخت نظری حق محوری محسوب می‌شود. فقهای متأخر امامیه از جمله علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، کرامت را منشأ اختصاصی حقوق انسان دانسته‌اند و تصریح کرده‌اند که «الكرامة أساس الحقوق و الأصل فی المساواة» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۲۵). همین مبنا در حقوق عمومی ایران در اصل بیستم قانون اساسی منعکس شده است که تمام حقوق ملت را مبتنی بر کرامت انسان و ارزش الهی او می‌داند (قانون اساسی، ۱۳۵۸، اصل ۲۰). این اصل نشان می‌دهد که ظرفیت ترجمه مفهوم حق محوری از فقه به قانون اساسی وجود دارد؛ اما در عمل به دلیل غلبه نگاه تکلیف‌مدار در دستگاه‌های اجرایی، این ظرفیت به‌صورت کامل بالفعل نشده است.

از منظر نظری، مفهوم حق در فقه امامیه با مفاهیم سلطه مشروع و اختیار مقید ارتباط دارد (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۱). این مفاهیم قابلیت نهادینه‌سازی در نظام حقوق عمومی را دارند، زیرا سازوکارهای حقوق اساسی مانند حق مشارکت سیاسی، حق آزادی بیان، حق مالکیت، و حق امنیت اجتماعی، همگی جلوه‌هایی از سلطه مشروع شهروندانند. با این حال، در حقوق عمومی ایران، این مفاهیم غالباً در قالب تکلیف متقابل تفسیر شده‌اند؛ دولت مکلف است از حقوق مردم دفاع کند، اما مردم نیز مکلف‌اند از ولایت و قانون اطاعت نمایند. چنین دوگانگی‌ای، در برخی موارد مانع از برقراری ساختار حق محوری در روابط عمومی می‌شود (قاضی‌نیا، ۱۴۰۰، ص ۱۸).

یکی از مهم‌ترین اصول قانون اساسی که ظرفیت ترجمه مفهوم حق محوری را دارد، اصل دوم و سوم آن است. بر اساس اصل دوم، جمهوری اسلامی مبتنی بر ایمان به کرامت و ارزش والای انسان و آزادی مسئولانه اوست. در اصل سوم نیز دولت موظف به تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون شده است. این اصول در واقع، بیان صریح حق محوری در حقوق عمومی‌اند، ولی در اجرا، معمولاً با نگاه تکلیف‌مدار مواجه شده‌اند که حقوق را همواره ذیل وظیفه‌ی تبعیت از ولایت و قانون می‌نهد. از نظر فقهی، این تنش ریشه در دو تلقی از «ولایت» دارد: یکی ولایت به‌مثابه حق الهی رهبر برای اداره جامعه (خمينی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۵۵)، و دیگری ولایت به‌مثابه مسئولیت در قبال احقاق حقوق مردم (صدر، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۹۴).

عدم ترجمه کامل شق دوم به نظام حقوق عمومی باعث شده رویکرد حق محوری در حوزه‌ی اجرا محدود بماند.

در ادامه، اصل نهم و اصل پنجاه و ششم قانون اساسی نقش کلیدی دارد. اصل ۵۶ تصریح می‌کند که «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و انسان از این‌رو که خلیفه‌الله است، بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم است» (قانون اساسی، ۱۳۵۸، اصل ۵۶). این اصل، تجلی فلسفه حق محوری انسان در حکومت اسلامی است؛ انسان دارای حق سرنوشت و حق مشارکت

مشروع است، نه صرفاً مکلف به اطاعت. در آثار فقهی نیز، خلیفه‌الله بودن انسان به معنای صاحب مسئولیت و اختیار در اداره‌ی جامعه تفسیر شده است (مطهری، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۰۴). در نتیجه، نظام حقوقی ایران ظرفیت نظری لازم برای نهادینه‌سازی حق محوری را دارد، اگر این اصول به‌مثابه مبنای سیاست‌گذاری حقوق شهروندی تعبیر شوند.

تنش میان دو رویکرد را می‌توان در حوزه‌ی تفسیر حقوق شهروندی مشاهده کرد. مثلاً در «قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی» مصوب ۱۳۸۳، واژه‌ی «حقوق» در متن قانون به‌صورت بارز مطرح شده است، اما رویه‌های قضایی همچنان بر جنبه‌ی تکلیفی تأکید دارند (دیوان عالی کشور، ۱۳۹۵، رأی وحدت رویه شماره ۷۶۳). این وضعیت، ناشی از غلبه‌ی فقه فردمحور بر فقه اجتماعی است که هنوز نقش حق را به‌عنوان بنیاد عدالت اجتماعی نپذیرفته است (رحمانی، ۱۳۹۸، ص ۱۱۲).

در حوزه‌ی حقوق اداری، اصل شفافیت و پاسخ‌گویی دولت نیز جلوه‌ای از حق محوری است. فقه‌الولایه امامیه بر اساس اصول نهج‌البلاغه، مسئولیت والی را در برابر مردم «حق» معرفی می‌کند نه «تکلیف» صرف. امام علی(ع) خطاب به مالک اشتر می‌فرماید: «إِنَّ الرِّعِيَّةَ تَقُولُ عَلَى الْوَالِي وَ الْوَالِي يَقُولُ عَلَى الرِّعِيَّةِ»، یعنی میان والی و مردم رابطه‌ای متقابل و حقیقی وجود دارد (شریف رضی، ۱۳۷۶، نامه ۵۳، ص ۶۲۵). این بیان، مبنایی فقهی برای نظریه دولت پاسخ‌گو محسوب می‌شود و اگر در نظام حقوق عمومی ایران به‌عنوان حق مردم بر دولت تعبیر گردد، ساختار حاکمیت از تکلیف‌محوری به تعامل حق‌مدار تغییر می‌کند.

در مجموع، محورهای اصلی ترجمه مفاهیم فقهی حق محور در حقوق عمومی ایران عبارتند از:

۱. اصل کرامت انسانی (اصول ۲ و ۲۰ قانون اساسی)،

۲. اصل مشارکت و حاکمیت انسان (اصل ۵۶)،

۳. اصل مسئولیت متقابل دولت و ملت در نهج‌البلاغه (شریف رضی، ۱۳۷۶)،

۴. اصول عدالت و توازن اجتماعی در فلسفه فقه امامیه (صدر، ۱۴۲۰ق؛ مطهری، ۱۳۷۵)،

۵. سازوکارهای قانونی حقوق شهروندی (قانون ۱۳۸۳).

اما موانع عمده‌ی نهادینه‌سازی این مفاهیم را می‌توان در سه سطح تبیین کرد:

- **نظری:** استمرار برداشت تنگ‌نظرانه از فقه تکلیف‌محور و تقلیل حق به امتیاز قابل اعطاء، نه فطرت انسانی.
- **ساختاری:** تمرکز قدرت در قوه مجریه و ضعف نهادهای نظارتی مستقل که مانع تحقق حق استقلال و نظارت مردمی است (قاضی‌نیا، ۱۴۰۰، ص ۲۵).
- **فرهنگی:** ذهنیت عمومی نسبت به اطاعت از قانون به‌عنوان تکلیف، و فقدان آموزش حقوقی در سطح عمومی که منجر به ضعف مطالبه‌گری حقوق شد.

به‌رغم این چالش‌ها، حرکت نظام حقوقی ایران به‌سوی نهادینه‌سازی حق محوری قابل رصد است. در سیاست‌های کلی نظام و بیانه‌های مقام معظم رهبری، به‌ویژه در «بیانیه گام دوم انقلاب»، بر ضرورت صیانت از حقوق مردم و عدالت اجتماعی تأکید شده است، و این امر تفسیر جدیدی از اصول فقه‌الولایه را ارائه می‌کند که دولت را «وکیل امت» و نه «ولی مطلق مستقل» معرفی می‌کند (رهبری، ۱۳۹۷، بند پنجم). چنین تفسیری زمینه نظری تلفیق فقه امامیه با حقوق عمومی معاصر را فراهم می‌سازد.

جمع‌بندی نهایی آن که نظام حقوق عمومی ایران از نظر متنی - اصول قانون اساسی، متون فقه امامیه، و مبانی فلسفی عدالت - ظرفیت‌های کامل ترجمه و نهادینه‌سازی نظریه حق محوری را دارد؛ اما تا زمان تحول نگرش در فقه حکومتی از «تکلیف‌گرا» به

«حق مدار» و بازسازی مفاهیم ولایت، عدالت و مسئولیت بر پایه حق انسان، این ظرفیت‌ها تحقق نهادی نخواهند یافت. اصلاح این نگرش، نیازمند اجتهاد نظام‌مند در فقه نظامات و بازتعریف مناسبات دولت و مردم بر مبنای تعامل حق و تکلیف است - همان چیزی که اساس نظری این پژوهش را تشکیل می‌دهد.

گفتار چهارم: گذار از تکلیف‌محوری به حق‌محوری در فقه و حقوق عمومی ایران

گذار از ساختار تکلیف‌محور به ساختار حق‌محور در فقه اسلامی، مستلزم تحولی عمیق در سطح معرفت‌شناختی و روش‌فهم نصوص شرعی است؛ زیرا نظام تکلیف‌گرای سنتی، بر محور «فاعل مکلف» و الزام‌های شرعی بنا شده بود، حال آنکه نظام حق‌محور، بر محور «انسان صاحب اختیار و کرامت‌مند» شکل می‌گیرد که شریعت را نه صرفاً مجموعه‌ای از باید‌ها، بلکه نظامی برای صیانت از حقوق الهی و انسانی می‌داند. این تحول معرفتی، بی‌آنکه ناسازگار با اصول امامیه باشد، بیانگر بازخوانی نسبت انسان و شارع بر اساس مبنای عدالت و امانت الهی است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۴۳).

از منظر نظری فقه، نخستین الزام این گذار، بازشناسی مفهوم حق به‌عنوان ماهیت وضعی اجتماعی و نه صرف حکمی فردی است. در ساختار سنتی، حکم شرعی همه‌چیز را در قالب تکلیف می‌دید و از این‌رو حق را تابع اراده شارع می‌دانست؛ اما در چارچوب جدید، حق به‌عنوان امتیاز مشروع و ابزار تحقق عدالت اجتماعی بازتعریف می‌شود. در آثار محقق نائینی، این ضرورت آشکار است؛ وی در تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله تصریح می‌کند که «حقوق ملت از سنخ موهبت الهی است و دولت خدمت‌گزار در حفظ آن» (نائینی، ۱۳۳۴، ص ۵۹). این دیدگاه، نقطه عطفی در پیوند فقه با حقوق عمومی به‌شمار می‌رود.

الزام دوم، نیاز به تغییر در روش استنباط فقهی از رویکرد تکلیف‌محور به مصلحت‌نگر چندسطحی است؛ در این روش، مصلحت نه تنها التزام به حکم، بلکه تحقق حق را نیز شامل می‌شود. فقیه در مقام اجتهاد باید دو پرسش را هم‌زمان بسنجد: «آیا مکلف موظف است» و «آیا حق ذی‌حق حفظ می‌شود». در فقه سیاسی امامیه این دوگانه به ندرت هم‌زمان دیده شده است؛ اما مبانی اصولی آخوند خراسانی این امکان را فراهم می‌کند، آنجا که وی اعتبار حق را در حوزه احکام وضعی مستقل از حکم تکلیفی می‌داند (خراسانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۹۴). بنابراین، اجتهاد در مباحث حقوق عمومی باید متمایل به تعیین حق‌الناس و مصلحت انسان به‌مثابه خلیفه‌الله باشد.

الزام سوم، بازنگری در نظام ارزش‌شناسی فقهی است؛ فقه تکلیف‌محور مبتنی بر غایت اطاعت و امتثال بود، اما فقه حق‌محور مبتنی بر غایت عدالت و کرامت است. این تغییر غایت‌شناسانه، مستلزم آن است که مفاهیمی چون عدل، حریت، مساوات، و مسئولیت، مجدداً در فقه اصولی بازتعریف شوند. در شرح‌لمعه آمده است که «العدل ملاک کلّ حق» و هر حکمی که موجب نقض عدل شود، در حقیقت بر خلاف حق الهی است (عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۵۲). این تعبیر نشان می‌دهد که حق، معیار نهایی صحت احکام است؛ نه صرف‌نظر از آنها بلکه درون آنها.

الزام معرفتی دیگر، توسعه فقه نظامات و گذار از فقه فردی به فقه اجتماعی است؛ زیرا حق‌محوری در حوزه عمومی تنها در پرتو فهم نظام‌مند از احکام تحقق می‌یابد. فقهای متأخر همچون سیدمحمدحسین طباطبایی در آثار اصولی خویش بر ضرورت «نظام فقهی هماهنگ با سنت‌های اجتماعی» تأکید دارد (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۸۱). نظام حق‌محور به فقیه اجازه می‌دهد تا حکم را نه فقط نسبت به فرد بلکه نسبت به ساختارها و نهادهای اجتماعی بسنجد؛ در اینجا، فقه از سطح تجزیه‌ای به سطح ترکیبی ارتقا می‌یابد و این تحول معرفتی، شرط بنیادین نهادینه‌سازی حقوق شهروندی در نظام اسلامی است.

الزام بعدی، تبیین مفهوم مالکیت و اختیار در نسبت با ولایت عامه است. در ساختار تکلیف‌محور، ولایت به‌مثابه حق مطلق حاکمیت تفسیر می‌شود؛ اما در ساختار حق‌محور، ولایت مسئولیت عمومی در راستای صیانت از حقوق مردم است. امام علی (ع) در نهج‌البلاغه تأکید می‌کند که «حقّ الوالی علی الرعیه و حقّ الرعیه علی الوالی» رابطه‌ای متوازن و متقابل است (شریف رضی، ۱۳۷۶، نامه ۵۳، ص ۶۱۸). از این‌رو، مبنای معرفتی گذار، پذیرش این توازن در نظریه ولایت فقهی است — به این معنا که مشروعیت حکومت از حفظ حقوق مردم مشتق می‌شود و نه صرف از نصب الهی. چنین تحولی بدون بازنگری در مبنای مفهوم «اذن شارع» و «رضای ذی‌حق» ممکن نیست.

در حوزه اصول قانون اساسی نیز الزامات معرفتی گذار آشکار است. اصل پنجاه‌وششم، که حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش را به امانت الهی مربوط می‌داند، تجلی نظری همین تحول است؛ اما اجرای آن مستلزم بازخوانی فقه‌الولایه و فقه‌الاداره بر اساس حق مردم بر نظارت، پرسش و مشارکت است (قانون اساسی، ۱۳۵۸، اصل ۵۶). در واقع، فقه سیاسی امامیه اگر بر اساس این اصل بازسازی شود، می‌تواند مبنای نظری دولت حق‌مدار را فراهم آورد که در آن، تکلیف حکومت صیانت از حق مردم است نه سلطه بر آنان.

در بُعد معرفت‌شناسی فقه، گذار مذکور نیازمند بازتعریف نسبت عقل، نقل و عرف اجتماعی است. عقل در ساختار تکلیف‌محور غالباً کاشفِ ملاک تکلیف دانسته می‌شود، اما در ساختار حق‌محور، عقل به ابزار کشف روابط انسانی و منافع مشروع بدل می‌شود. در آثار فقیه حلی، به‌ویژه در قواعد/الأحكام، این دیدگاه به‌روشنی آمده است که «الحق یدرک بالعقل کما یدرک بالشرع» (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۲۱۷). بنابراین عقل، شارع فرعی و مکمل در استنباط حق است و این، بازسازی بزرگ در معرفت فقهی محسوب می‌شود.

الزام دیگر، توجه به فقه تطبیقی و مطالعات بین‌رشته‌ای است. حق‌محوری ایجاب می‌کند فقه با فلسفه حقوق، جامعه‌شناسی سیاسی و نظریه عدالت ارتباط وثیق پیدا کند. به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی در منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، فهم حق در جامعه اسلامی بدون شناخت نسبت‌های علمی و اجتماعی آن ممکن نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۴۹۱). اجتهاد در چنین سطحی تنها با تحول در منطق فقه ممکن است، یعنی گذار از قیاس شورا به قیاس نظام که به‌جای حکم خاص، نظام روابط انسانی و حقوق متقابل را اعتبار می‌یابد.

از جهت معرفتی، مرحله گذار مستلزم تحول در زبان فقهی نیز هست. باید واژگان سنتی مانند «وجوب»، «حرمت» و «اذن» از منظر نظریه حق بازتعریف شوند؛ مثلاً «وجوب» در فقه حق‌محور نه فقط الزام شرعی، بلکه الزام برای تحقق حق‌الناس است. این همان چیزی است که در تهذیب‌الأصول حائری یزدی به‌روشنی نشان داده می‌شود؛ او حق‌الناس را مبنای حقوق عمومی و تکلیف دولت می‌داند (حائری یزدی، ۱۳۷۸، ص ۳۶۲). چنین تحولی در زبان فقهی لازمه هر نهادینه‌سازی معرفتی است. در سطح عملی و نهادی، الزام نهایی، ایجاد هماهنگی میان فقه قضایی و فقه حکومتی است. تا زمانی که فقه قضایی در چارچوب تکلیف فردی باقی بماند، نظریه حق‌محوری به سطح اجرا نمی‌رسد. اما اگر قاضی، مأمور احقاق حقوق مردم باشد نه صرفاً اجرای تکالیف شرعی، گذار تحقق‌پذیر خواهد بود. در آرای دیوان عدالت اداری (۱۳۹۹، رأی شماره ۲۴۵)، این رویکرد نوین دیده می‌شود: قاضی بر مبنای حق اجتماعات و کرامت کارکنان دولت حکم داده است که نشانگر ترجمه فقهی حقوق عمومی است.

در جمع‌بندی، گذار از فقه تکلیف‌محور به فقه حق‌محور نیازمند پنج دسته الزام است:

(۱) تحول روش فهم نصوص از تکلیف به عدالت،

(۲) بازتعریف ولایت بر مبنای حق و مسئولیت متقابل،

(۳) نوسازی زبان فقهی و اصول استنباط،

(۴) پیوند عقل و عرف با شرع در کشف حق،

(۵) هماهنگی فقه نظامات با نظام حقوق اساسی در حوزه عمومی.

فقط با تحقق این الزامات، امکان نهادینه‌سازی نظریه حق‌محوری در حقوق عمومی جمهوری اسلامی ایران فراهم می‌شود؛ زیرا فقه امامیه ظرفیت عرفی‌سازی مفاهیم حق را دارد، ولی نیازمند بازسازی معرفت‌شناخته‌ای متناسب با نظام دولت اسلامی و عقلانیت عمومی امروز است.

گفتار پنجم: پیوند فقه حق‌محور و حقوق عمومی در تقنین ایران

الگوی نهادی نهادینه‌سازی نظریه حق‌محوری در ساختار حقوق عمومی جمهوری اسلامی ایران، بر مبنای تلفیق سه مؤلفه‌ی بنیادین فقهی، فلسفی و حقوقی طراحی می‌شود:

(۱) مبانی فقه امامیه در باب سلطه مشروع و حق الناس.

(۲) اصول قانون اساسی که بر کرامت انسان تأکید دارند.

(۳) ساختار نهادی دولت اسلامی که بر عدالت و نظارت مردمی مبتنی است. این سه سطح، شالوده تحقق یک نظام «حق‌مدار فقهی» در درون نظام حقوق عمومی ایران را تشکیل می‌دهند.

اولین رکن این الگو، بازتعریف نهاد ولایت بر محور نظریه مسئولیت در قبال حق مردم است. در نظام تکلیف‌محور، ولایت به معنای سلطه مشروع فقیه برای اجرای احکام الهی تلقی می‌شود (خمینی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۸۲). اما در نظام حق‌محور، ولایت شکلی از امانت اجتماعی است که غایت آن تحقق حقوق مادی و معنوی ملت است. امام علی(ع) در فرازی از نهج‌البلاغه، وظیفه‌ی والی را «ادای حق و اقامه‌ی عدل» می‌داند نه صرفاً اعمال قدرت (شریف رضی، ۱۳۷۶، نامه ۵۳، ص ۶۲۰). بر این اساس، الگوی نهادی باید مبتنی بر مفهوم «ولایت پاسخ‌گو و مشارکتی» شکل گیرد؛ یعنی ولایت در خدمت حق انسان، نه انسان در خدمت ولایت.

رکن دوم، استقرار نظام اجتهاد نهادی است. در فقه اسلامی، اجتهاد ابزار استنباط احکام فردی است؛ اما در الگوی حق‌محور، باید از اجتهاد فردی به اجتهاد نهادی گذار کرد؛ اجتهادی که توسط شوراهای علمی-فقهی وابسته به نهادهای قانون‌گذاری و قضایی اعمال می‌شود و وظیفه‌ی آن سنجش نسبت قوانین با حقوق مردم است. فقیه بزرگ امامیه، خراسانی، در کفایه‌الاصول تصریح می‌کند که «الاجتهاد مظهر للعقل الجماعی اذا کان فی کلّ امرٍ عامّ» (خراسانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۹۱). ایجاد چنین سامانه‌ای با مشارکت فقهای متخصص در فقه نظامات موجب می‌شود نظارت فقهی بر تصمیمات عمومی به نظارت بر حفظ حقوق مردم تبدیل شود.

رکن سوم، ایجاد نهاد فقه‌الحقوق عمومی در کنار شورای نگهبان و دیوان عدالت اداری است. وظیفه‌ی این نهاد، تفسیر و تطبیق اصول قانون اساسی با شاخص‌های فقهی حق‌محوری است، نه صرفاً تشخیص مغایرت با شرع. الگوی پیشنهادی، ساخت نهادی سه‌سطحی دارد:

۱. واحد تفسیر فقهی حقوق مردم (تحلیل شرعی حق الناس)،

۲. واحد نظارت بر عدالت نهادی (مطابقت ساختار اجرایی با اصول حق‌مدار)،

۳. واحد پاسخ‌گویی و شفافیت اسلامی (ارائه گزارش سالانه از وضعیت تحقق حقوق شهروندی). چنین سامانه‌ای، از نظر نظری، تطور طبیعی فقه حکومتی امامیه محسوب می‌شود (نائینی، ۱۳۳۴، ص ۶۴). رکن چهارم، تقویت نظارت مردمی با ابزارهای فقهی - قانونی است. در فقه امامیه، نظارت عمومی مؤمنان بر رفتار والیان یکی از صور «امر به معروف» محسوب می‌شود، که ماهیت آن حق‌مدار است نه تکلیف‌محور. در منابع روایی، امام باقر(ع) می‌فرماید: «من حق المؤمن علی السلطان أن یراقب عمله» (حر عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۱، ص ۳۱۵). این اصل در حقوق عمومی می‌تواند به صورت نهادهای نظارت مدنی و انجمن‌های حق‌محور تجلی یابد که فعالیت آن‌ها به رسمیت شناخته می‌شود و گزارش سالانه از وضعیت حقوق مردم منتشر می‌کنند.

پنجمین مؤلفه الگو، نظام قضایی حق‌مدار است؛ قاضی نه مجری تکلیف، بلکه حافظ حق است. مبنای فقهی این مؤلفه در آثار شیخ انصاری آمده که بیان می‌دارد حق‌الناس بر تکلیف‌الله تقدم دارد؛ زیرا از جنس تملک مشروع است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۴۵). الگوی نهادی باید دیوان عدالت اداری را بر پایه همین اصل بازسازی کند تا دعاوی اداری بر مبنای نقض حق مردم بررسی شود، نه صرف نقض آیین‌نامه‌ها.

رکن ششم، نهاد آموزش عمومی حقوق فقهی است. تحقق حق‌محوری نیازمند افزایش آگاهی عمومی نسبت به حقوق الهی و انسانی است. قانون اساسی در اصل سوم، دولت را موظف می‌داند به «ارتقای آگاهی حقوقی مردم» (قانون اساسی، ۱۳۵۸، اصل ۳). این وظیفه باید با نهاد رسمی آموزش فقه اجتماعی در دانشگاه‌ها عملی گردد تا مفاهیم فقهی از محدوده‌ی حوزه به عرصه‌ی عمومی راه یابد. چنین آموزش عمومی، بستر فرهنگی الگوی حق‌محور را می‌سازد.

رکن هفتم، طراحی سامانه شاخص‌های «عدالت حق‌مدار» است که کارکرد ارزیابی سیاست‌ها، قوانین و تصمیمات اجرایی را بر اساس میزان رعایت حقوق انسان‌ها دارد. شاخص‌هایی همچون حق کرامت، حق مالکیت، حق مشارکت، و حق نظارت، باید در قالب مدل سنجش عدالت اسلامی تدوین شوند و هر نهاد دولتی ملزم به ارائه گزارش سالانه بر اساس آن باشد. این طرح بر مبنای مفهوم «العدل میزان الشریعة» (عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۵۵) توسعه می‌یابد، که عدل را معیار تشخیص صحت ساختارهای اجتماعی می‌داند.

رکن هشتم، نظام پاسخ‌گویی متقابل ولایت - ملت است. در روایات، حقوق متقابل به صورت دوطرفه مطرح شده است و هر دو طرف مسئول‌اند (شریف رضی، ۱۳۷۶، خطبه ۲۱۶، ص ۳۸۱). در حقوق عمومی، این الگو به معنای ایجاد مکانیسم‌های قانونی پرسش از مقامات و الزام آنان به دفاع عمومی از تصمیمات است. اگر این سازوکار قانونی با پشتوانه فقهی طراحی شود، ولایت نه محرمانه بلکه شفاف و قابل محاسبه خواهد بود؛ تحقق عملی همان عدالت علوی است.

در نهایت، این الگوی نهادی باید در قالب فقه نظامات حقوق عمومی تدوین گردد. در این شیوه، فقه نه مجموعه احکام فردی، بلکه نظام قواعد برای سامان‌دهی روابط دولت و ملت است. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که فقه امامیه قادر به چنین تحول نهادی بوده است: از زمان محقق حلی و شهید اول، فقه از فرد به نهاد ارتقا یافته است (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۲۷). تداوم این مسیر در عصر حکومت اسلامی، شرط تحقق نظریه حق‌محوری است.

بنابراین، الگوی نهادی پیشنهادی شامل سطوح زیر است:

۱. ولایت پاسخ‌گو (مبنای شرعی)،

۲. اجتهاد نهادی (مبنای معرفتی)،

۳. نظارت مردمی (مبنای اجتماعی)،

۴. قضاوت حق مدار (مبنای اجرایی)،

۵. آموزش عمومی فقه حقوقی (مبنای فرهنگی)،

۶. شاخص عدالت حق مدار (مبنای ارزشی).

این الگو، هم سازگار با اصول فقه امامیه و هم قابل انطباق با حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران است، و زمینه گذار از فقه تکلیف‌محور به نظام حق‌مدار نهادی را در سطح اجرایی فراهم می‌سازد.

نتیجه گیری

یافته‌های پژوهش نشان داد که «حق‌محوری» در فقه امامیه نه برداشت مدرن از حقوق بشر، بلکه امتداد طبیعی جریان عدالت در مدرسه امامیه است. منابع نخستین، به‌ویژه آثار شیخ انصاری و حر عاملی، بیانگر آن است که حق در فقه امامیه نوعی سلطه مشروع مبتنی بر جعل شارع است و همین معنای دقیق، امکان پیوند آن با حقوق عمومی و ساختار دولت اسلامی را فراهم می‌کند (انصاری، ۱۴۱۵ق؛ حر عاملی، ۱۴۱۳ق). بررسی قانون اساسی و ادبیات حقوق عمومی نیز روشن ساخت که اصولی چون ۲۰ و ۵۶ ظرفیت هم‌سازی فقه حق‌محور با نظام حقوق اساسی را دارند و تفسیر ولایت بر مبنای «مسئولیت در برابر حق مردم» می‌تواند مبنای دولت عدالت‌مدار قرار گیرد.

تحلیل معرفتی تحقیق نشان داد که گذار از تکلیف‌محوری به حق‌محوری نیازمند تحول در روش اجتهاد و تغییر زاویه دید از احکام فردی به «فقه نظامات» است؛ رویکردی که در آثار نائینی و خراسانی زمینه نظری آن مشاهده می‌شود. الگوی نهادی پیشنهادی پژوهش نیز بر عناصر کلیدی چون اجتهاد نهادی، قضاوت حق‌مدار، نظارت مردمی و پاسخ‌گویی متقابل دولت-ملت استوار است که قابلیت اجرایی‌سازی نظریه را تقویت می‌کند (شریف رضی، ۱۳۷۶).

در جمع‌بندی نهایی، سه اصل اصلی به‌دست آمد:

۱. نظریه حق‌محوری از درون مبانی امامیه قابل استنباط و نظام‌مند شدن است؛
 ۲. نظام حقوق عمومی ایران ظرفیت پذیرش آن را دارد؛
 ۳. تحقق آن وابسته به بازآرایی نهادی و ارتقای آموزش فقه حقوق عمومی است.
- در افق آینده، این بازسازی می‌تواند مبنای شکل‌گیری نظریه‌های بومی حقوق بشر اسلامی شود که بر عدالت الهی و حق‌الناس استوار است و با چارچوب حقوق اساسی جمهوری اسلامی سازگار است.

منابع

- * قرآن کریم. (بی‌تا). ترجمه الهی قمش‌های. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ** نهج‌البلاغه، گردآوری و شرح سید رضی. قم: دارالکتب الاسلامیه.
- *** الصحیفه السجادیة، بیروت: دارالحدیث، ج ۲.
- ۱. انصاری، مرتضی. (۱۴۱۵ق). المکاسب. قم: المکتبه المرتضویه، ج ۲.
- ۲. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). منزلت عقل در هندسه معرفت دینی. قم: مرکز اسراء.
- ۳. حائری یزدی، مهدی. (۱۳۷۸). تهذیب‌الأصول. قم: انتشارات اسلامیه.
- ۴. حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۱۳ق). وسائل‌الشیعه. قم: مؤسسه آل‌البیت، ج ۱۱.
- ۵. حلی، نجم‌الدین جعفر. (۱۴۰۸ق). قواعد‌الأحكام فی معرفه‌الحلال و الحرام. قم: دارالهجره، ج ۱.

۶. خراسانی، محمدکاظم. (۱۴۱۰ق). کفایه الاصول. قم: جماعه المدرسين، ج ۲.
 ۷. خمینی، روح‌الله. (۱۳۶۸). ولایت فقیه. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱.
 ۸. دیوان عدالت اداری. (۱۳۹۹). رأی شماره ۲۴۵ هیئت عمومی دیوان عدالت اداری. تهران: انتشارات دیوان عدالت اداری.
 ۹. رضایی، مهدی و همکاران. (۱۳۹۹). «بازخوانی مفهوم حق در فقه امامیه». پژوهش‌های فقه حکومتی، ۳(۲)، ۹۵-۱۲۱.
 ۱۰. عاملی، زین‌الدین (شهید ثانی). (۱۴۱۶ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة. قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ج ۱.
 ۱۱. قاضی‌نیا، احمد. (۱۴۰۰). «تحلیل فقه حق‌مدار در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران». فصلنامه مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۲(۴)، ۲۱-۴۸.
 ۱۲. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۵۸). تهران: شورای نگهبان.
 ۱۳. نائینی، محمدحسین. (۱۳۳۴). تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله. تهران: نشر صدرا.
- Bala, N. (۲۰۱۴). *Religious values and human rights in comparative law*. *Journal of Legal Studies*, ۴۲(۳), ۲۲۷.
- Hollinger, D. (۲۰۱۱). *Legal humanity and the moral basis of rights*. New York: Cambridge University Press.